اضطراب

وقتی کسی اضطراب دارد ، نگرانی و ترس زیادی دارد.

وقتی مجبور می شوم به مکان های بلند صعود کنم ، پر از اضطراب می شوم.

ارتش

ارتش گروه بزرگی از مردم است که در جنگ ها می جنگند.

ارتش از همه مردم کشور محافظت می کند.

میلیارد

یک میلیارد عدد بسیار بزرگ است: 1.000.000.000.

میلیاردها ستاره در فضا وجود دارد.

تراشیدن

تراشیدن یعنی بریدن چیزی.

پدر من معمولاً بوقلمون را برای شکرگذاری میبرد.

مشورت کردن

مشورت با کسی یعنی درخواست کمک از او.

من با حسابدارم مشورت می کنم تا راهی برای پرداخت هزینه هایم پیدا کنم.

اضطراری

شرایط اضطراری زمانی است که کسی فوراً به کمک احتیاج دارد.

آتش بزرگی در خانه من وجود دارد! این یک وضعیت اضطراری است!

شانس

وقتی کسی خوش شانسی می آورد ، به این معنی است که خوش شانس است.

وقتی کارت بازی می کنم خوش شانس هستم.

ضمانت

تضمین یعنی دانستن اینکه اتفاقی می افتد.

من تضمین می کنم که خورشید صبح طلوع می کند.

پیاده روی کردن

پیاده روی به معنای قدم زدن در کوه یا جنگل است.

من همیشه هنگام پیاده روی تجهیزات زیادی را با خود به همراه می آورم.

اولیه

وقتی چیزی اولیه است ، اولین چیز است.

مرحله اولیه هنگام نوشتن مقاله یافتن موضوع خوب است.

شدید، قوی

اگر چیزی شدید باشد ، بسیار قوی است.

اسکان بوی شدیدی ایجاد کرد و هوا را پر کرد.

قرض دادن

وام دادن چیزی به معنای دادن آن برای مدت کوتاهی به شخصی است.

خواهرم قلم خود را از دست داد ، بنابراین من مال خودم (خودکارم)را به او می دهم.

اوج

قله ، بالاتین قسمت کوه است.

بر قله های آن کوهها همیشه برف وجود دارد.

پتانسیل

ابزار بالقوه ای که قادر به وجود است اما هنوز وجود ندارد.

من به برخی از مشکلات احتمالی ایده شما فکر کرده ام.

غرور

وقتی غرور داشته باشید ، از خودتان راضی هستید.

من به گرفتن نمرات خوب افتخار می کنم.

اثبات

اثبات واقعیتی است که نشان می دهد چیزی واقعی است.

آنها از اثر انگشت وی به عنوان اثبات جنایتی که مرتکب شده استفاده کردند.

ترک کردن

ترک کاری به معنای دست کشیدن از انجام آن است.

دویدن را رها کردم چون خسته شدم.

چرخیدن

چرخیدن به معنای چرخش به دور حلقه ها است.

پسر مدام می چرخید تا زمین خورد.

ریز

وقتی افراد یا اشیا ریزهستند ، بسیار کوچک هستند.

دست کودک کوچک است.

معلم خصوصی

معلم خصوصی کسی است که در یک موضوع خاص درس می دهد.

خواهرم از نظر ریاضی بد است. بنابراین مادرم یک معلم خصوصی استخدام کرد تا به او کمک کند.

یک روز گربه ای روی کوه پیاده روی کرد. وقتی به قله رسید ، با روباهی روبرو شد. آنها شروع به صحبت در مورد چگونگی دور شدن از دشمنان خود کردند.

"من خیلی باهوشم. من میلیاردها ایده دارم. من می توانم یک سوراخ کوچک روی یک درخت حک کنم ، و بعد از آن بالا بروم. " وی افزود ، "من دوستان زیادی دارم. اگر به مشکلی برسم ، می توانم با آنها تماس بگیرم تا آنها کمک کنند. اگر مجبور باشم می توانم از کل ارتش فرار کنم! "روباه گفت.

سپس ، روباه پرسید ، "برنامه های بالقوه شما چیست؟" گربه گفت: "من فقط یک برنامه دارم." روباه گفت: "امیدوارم خوش شانس باشی ، پس! آیا می خواهید من معلم شما باشم؟ من می توانم چیزهای زیادی به شما یاد بدهم. " گربه گفت ، "من تضمین می کنم که برنامه من هر بار کار می کند. ما می توانیم صحبت در مورد آن را ترک کنیم. "

به زودی ، آنها گروهی از گرگ ها را دیدند. این یک وضعیت اضطراری بود. گربه به سرعت از نقشه خود استفاده كرد. او بالای درختی دوید. روباه نمی توانست تصمیم بگیرد که از کدام طرح استفاده کند. "حرکت اولیه من باید چه باشد؟ آیا باید با دوستانم مشورت کنم؟ " روباه احساس اضطراب شدیدی کرد. تنها کاری که می توانست انجام دهد چرخش در یک دایره است. گرگها روباه را گرفتند. گربه پر از غرور بود. این گواه این است که داشتن یک برنامه خوب بهتر از داشتن بسیاری از برنامه های بد است.